

چهارشنبه ۴ / ۸ / ۱۴۰۱ جلسه ۱۸

موضوع: فقه شعائر / بررسی مصادیق شعائر / شهادت ثالثه در اذان و اقامه / بررسی اقوال و احتمالات در شهادت**ثالثه**

رسیدیم به اولین شعار و شعیره که کلمه مبارکه اشهد ان علیاً ولی الله در اذان و اقامه بود.

ما ثابت کردیم که آقا امیر مومنان ولی الله هستند، یعنی نفس این جمله، جمله درستی هست، این را با ادله، از جمله آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده، ﴿انما وليکم الله ورسوله و الذین آمنوا﴾، ﴿الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم راکعون﴾، با استفاده از کتب تفسیر و تاریخ و حدیثی، اصل این که آقا سلام الله علیه ولی الله هستند ثابت شد.

در اذان و اقامه به علت عموم بعضی از اخبار، **اذا قال احدکم لا اله الا الله فلیقل علی امیر المومنین**، قاعده تسامح در ادله سنن، قاعده اینکه اشکالات مخالفین بر این است که شهادت ثالثه جزء واجب اذان بوده باشد از اول یا اگر گفتیم مستحب است، یا گفتیم مستحبی در ضمن مستحب است، همچنان که گاهی حرامی در ضمن واجب محقق می شود، مثل صلاه و نظر به اجنبیه، چطور دو شیء منفک از هم هستند، حالا این هم می تواند مستحبی در ضمن مستحب باشد، لذا اشکال شما مخالفین به ما وارد نیست.

در پایان جلسه گذشته به کلامی از شیخ صدوق که ایشان فرمودند **مفوضه لعنهم الله سه کار کردند**، شهادت ثالثه فعل مفوضه هست، مفوضه اخباری جعل کردند در مورد شهادت ثالثه، سه، زادو به نحو جزئیت. هر سه مدعای شیخ صدوق قابل پذیرش نیست، ما امروز اقوالی که در این زمینه هست به سرعت می خواهیم اشاره کنیم تا برسیم به جلسه بعد.

در جلسه قبل عرض کردیم مفوضه چه کسانی هستند و تعبیری از شیخ مفید در تصحیح الاعتقاد خواندیم.

علامه مجلسی می فرمایند **اما التفویض فیطلق علی معانٍ بعضها منفی عنهم علیهم السلام و بعضهم مثبت لهم**، بعضی معانی تفویض درست است و بعضی نه، فالاول التفویض فی الخلق و الرزق و الاماته، و الاحیاء، بنابر مدارکی که داریم، حتی رزق و امثال این ها را هم اگر نسبت بدهیم، ولو از این طرف هم دلیل مخالف داریم که به نظر حقیر وجه الجمع بین ادله استقلال و عدم استقلال است، طولیت و عدم طولیت است، اگر ما طولیت را ثابت کردیم که می کنیم و می گوئیم اهل بیت از خودشان هیچ ندارند و هر چه دارند از خدا دارند، این را اگر ثابت کردیم که محذور عقلی نداشت و ندارد، بعد ادله شرعی ای که هست ولو اماته و احیاء را به اهل بیت نسبت بدهد ولو رزق را به اهل بیت نسبت بدهد، نگرانی نداریم، به این خاطر که ادله داریم اما طولی هستند. به نظر ما لذا این تفویض، ایشان می گویند منفی علیهم السلام خیلی با ایشان همراهی نداریم.

فإن قوماً قالوا ان الله تعالى خلقهم و فوض اليهم امر الخلق و هم یخلقون و یرزقون و یمیتون و یحیون، و هذا الکلام یحتمل وجهه، احدهما ان یقال انهم یفعلون جمیع ذلک بقدرتهم و ارادتهم و هم الفاعلون حقیقتاً و هذا کفر صریح، ما عرض می کنیم نه، این کفر صریح

نیست، هم الفاعلون حقیقتاً هم یحیون، هم یمیتون، هم یخلقون، هم یرزقون، اما بعنایه من الله، به قدرتی که خدا داده است، به علمی که خدا داده است، صرف این که بگوییم هم یخلقون خودشان و الی آخر، نه! پس احدهما این است ایشان می گویند و هذا کفر صریح دلت علی استحالت، الادله العقلیه و النقلیه، خیر، چرا ادله نقلی و عقلی مستحیل کند این را، خدا خلق کرده است این ها را، قدرتی به آن ها داده است که بتوانند خیلی از این کار ها بکنند.

و ثانیهما، اَنَّ الله تعالی یفعل ذلک مقارناً لارادتهم. برداشت علامه مجلسی این است که اگر این ها معجزه ای می کنند خودشان آن کار را انجام نمی دهند بلکه خدا مقارن با خواسته این ها کار را انجام می دهد، که این راهم باز عرض می کنم اشکالی ایجاد نمی کند، اصلاً خودشان شفا بدهند، خودشان چشم یک نابینا را بینا کنند اما بقدره من الله، بعلم من الله، برأفه من الله، ایشان می گویند آن چیزی که اشکال ندارد این است که ان الله تعالی یفعل ذلک مقارناً لارادتهم کشق القمر و احیاء الموتی و قلب العصا حیة و غیرذلک من المعجزات فإن جمیع ذلک انما تحصل بقدرته تعالی، بله تحصل بقدرته تعالی اما ایشان می گوید مقارناً لارادتهم، یعنی کار، کار خداست، خیر، مانعی ندارد، انا احی الموتی، انا ابرئ الأکمه و الأبرص اما بإذن الله، اذن با اوست اما انجام کار از من حضرت عیسی است، من هستم که این کار را انجام می دهم اما همه اش به اذن الله است، معلوم است.

ایشان می فرمایند انما تحصل بقدرته تعالی مقارناً لارادتهم لظهور صدقهم، فلا یأبى العقل عن أن یکون الله تعالی خلقهم و اکملهم و الهمهم ما یصلح فی نظام العالم ثم خلق کل شیء مقارناً لارادتهم و مشیئتهم، و هذا و ان کان العقل لا یعارضه کفاءً لکن الاخبار السالقه تمنع من القول به فی ما عدی المعجزات ظاهراً بل صراحاً الی آخر.

تعبیری از شیخ صدوق و دیگران خواندم که ببینید فضای ذهنی قمیین نسبت به معصومین و مقامات ائمه چقدر بوده است و تصور بغدادیین چقدر عالی و بالاست، ولذا قمیین بعض از راویان از ائمه را غالی می دانستند به این خاطر که سطح معرفتی خودشان حدی داشت و بیان آن راوی از معصوم در مقامات حد بالاتری داشت، زود می گفتند انه غالی، بسیاری از غالیانی که متهم به غلو هستند به نظر ما با دلیل اثبات کرده و می کنیم که غالی واقعی نیستند، اتفاقاً خوب معرفت به مقام معصوم پیدا کرده اند.

بدعت حالا در لغت چیست و در اصطلاح چیست، آیا واقعا این کار بدعت است یا نه؟

همه می دانید که بدعت در لغت این است، احداث شیء لم یکن له من قبل خلق و لا ذکر و لا معرفه، احداث کردن چیزی که از قبل نه آفریده شده و نه ذکری از آن بوده است و نه شناختی از آن بوده است و این را خلیل بن احمد فراهیدی در العین جلد ۲ صفحه ۵۴ ماده بدع می گوید.

بدعت در اصطلاح هم ادخال ما لیس من الدین فی الدین یا ادخال ما لم یعلم أنه من الدین فی الدین، این هم که می شود بدعت در اصطلاح، بعد آقا امام کاظم علیه السلام می فرمایند الصلاة خیر من النوم بدعه بنی امیه، یک مصداق برایش معین می کنند، بحار جلد ۸۱ صفحه ۱۷۲ حدیث ۷۶، موطن مالک تصریح می کند که این الصلاة خیر من النوم بدعت عمر بود، پس شما سنی که به ما اشکال می کنید اشهد ان علیاً ولی الله العیاذ بالله بدعت است، خود شما بدعت دارید و جالب این است که عمر می گوید نعم البدعه هذه، عجب بدعتی هست این بدعت من.

فردی از آقا امیر مومنان سوال کرد عن البدعة و السنة و الفرقة و الجماعة، فقال، أن السنة فسنة رسول الله و أما البدعة ما خالفها، آن چه مخالف با سنت رسول خدا باشد، حالا ببینیم شهادت ثلثه مخالف با سنت رسول خداست یا نه؟ فأما الفرقه فأهل الباطل وإن كثروا، و أما الجماعة فأهل الحق و ان قَلُّوا، سنت و بدعت و فرقه و جماعت، حضرت امیر علیه السلام در کافی صفحه ۷۱ حدیث ۱۲ می فرماید السنة سَنَتَانِ، سَنَةٌ فِي فَرِيضَةِ الْأَخْذِ بِهَا هَدًى وَ تَرْكُهَا ضَلَالَةٌ وَ سَنَةٌ فِي غَيْرِ فَرِيضَةِ الْأَخْذِ بِهَا فَضِيلَةٌ وَ تَرْكُهَا إِلَى غَيْرِ خَطِيئَةٍ.

علاوه بر این مرحوم شیخ حرّ در وسائل به سند صحیح روایت جالبی را نقل می کنند که ببینیم این بدعت است یا نه.

[۶۹۹۹] ۱ - مُحَمَّدٌ بْنُ يَعْقُوبَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ ابْنِ مَجْهُوبٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنْ أَبِي بصير ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : لَوْ أَنَّ مُؤَذِّنًا أَعَادَ فِي الشَّهَادَةِ وَفِي حَيٍّ عَلَى الصَّلَاةِ أَوْ حَيٍّ عَلَى الْفَلَاحِ الْمَرَّتَيْنِ وَالثَّلَاثَ وَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ إِذَا كَانَ إِمَامًا يُرِيدُ بِهِ جَمَاعَةُ الْقَوْمِ لِيَجْمَعَهُمْ لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ.

اگر مؤذنی اعاده کند در شهادت، تصریح دارد این روایت که حتی تعداد این ها را به سه و بیشتر هم برساند اشکالی ندارد. هدفش جمع کردن مردم است، معلوم می شود که اذان قابل سعه و ضیق هست. می خواهم بگویم که به فرض اگر ما نص بر شهادت ثلثه نداشته باشیم که داریم، این کار بدعت محسوب نمی شود، اگر به قصد محبوبیت مطلقه باشد. این مقدار که دیگر بدعت نیست.

ده قول در اینجا هست، یا بگوئید ده احتمال:

قول اول

شهادت ثلثه شرط ایمان است و جزء اذان نیست. به تعبیر دیگر مستحب نفسی است که اختصاص به اذان ندارد، شبیه طهارات ثلاث، اگر یادتان باشد آقای آخوند مشکل طهارات ثلاث را با استصحاب نفسی حل کرد، این جا هم ما بگوئیم اشهد ان علیا ولی الله یک مستحب نفسی است و شرط ایمان هم هست، خودش مستحب نفسی است اما از نظر اعتقادی شرط ایمان است، اعتقاد به آن واجب است، اتیانش به قصد قربت مستحب است. در هر جایی اما نه به عنوان جزء مستحب یا واجب اذان و اقامه، بل اعلاماً لما یعتقد به قلباً من الولایة لعلی و اولاده المعصومین علیهم السلام. با این قول و احتمال، دیگر بدعت هم نیست، چون فرض این است که اصل این مطلب را قرآن به آن گواهی داده است، انما ولیکم الله، این هم می شود یک مستحب نفسی اما اعتقادش می شود باور واجب و لازم قلبی، اصلاً همه ایمان به همین است، اگر این را نگوئیم مومن نیست اصلاً. این قول مشهور فقهای شیعه است.

قول دوم

جزء اذان است، اتیانش هم واجب است، ترکش مخلّ به اذان است. جزء واجب اذان. ظاهراً آیه الله آقای سید محمد شیرازی در الفقه جلد ۱۹ صفحه ۳۳۱، ایشان آن جا قائل به جزئیت وجوبی شده است.

آقای شهرستانی در این کتاب اذانشان می گویند آقای عبد النبى عراقی این بزرگوار در کتابی که دارد، رساله الهدایة فی کون الشهادة بالولایة فی الاذان و الاقامة، جزءاً کسائر الاجزاء، ایشان در آن جا می گوید جزئیت استجابی البته به خاطر شهرت بر اینکه از اجزاء واجبه

نیست، و الا می‌گفتیم واجب. یعنی ایشان هم تمایل دارد به جزئیت وجوبی، الا اینکه می‌گوید چون مشهور بر خلاف این هستند، ما دیگر نمی‌گوییم وجوبی، و الا اگر لو خلینا و انفسنا و الادله الموجوده لقلنا بانها جزء واجب.

قول سوم

جزء مستحب در اذان است. سرش این است که مستحب نفسی بوده است اما حالا در دل اذان هم شده است جزء مستحب اذان. مثل قنوت در نماز، صاحب جواهر قائل هستند، قنوت خودش یک جزء مستحبی است اما در وسط نماز هم جای گرفته است، یا سلام بر پیامبر صلی الله و علیه و آله، السلام عليك ايها النبي و رحمه الله و بركاته، جزء مستحبی نماز است. اما خودش استحباب نفسی داشته است. پس قول سوم شد جزء مستحب لاستحبابه النفسی. صاحب جواهر در جلد ۹ صفحه ۸۷ قائل به این هستند. صاحب حدائق جلد ۷ صفحه ۴۰۴، مرحوم علامه مجلسی در بحار جلد ۸۱ صفحه ۱۱۱ و الی آخر.

قول چهارم

قول چهارم این است که رجحانش طریقی است، می‌گویند از باب احتیاط می‌آوریم زیرا طریق نجات است احتیاط، احتیاط در هر حالی حسن است.

قول پنجم

العیاذ بالله عمل مکروهی است چون داخل در تکلم منهی در اذان است. البته اگر به قصد دخول و جزئیت گفته شود، باز این قول یا احتمال یک قید هم می‌زند، می‌گوید اگر به قصد دخول در اذان و جزئیت گفته شود چون تکلم است و تکلم منهی است می‌شود عمل مکروه، باز ما جواب می‌دهیم تکلم نیست، تکلم هم باشد، تکلم منهی نیست، بعد هم یک ذکر است و الی آخر.